

## انتخابات ریاست جمهوری

و

### پیامدهای احتمالی آن

وضعیت به ظاهر پیچیده سیاسی کشور پرسشها، داوریهها و موضعگیریهایی را در بازمانده های چپ دیروزی باعث شده است که نیازمند یک تحلیل همه جانبه است. چرا باید به چنین تحلیل پرداخت؟ اگر دستیابی یکی از دو نامزد به کرسی ریاست جمهوری و همراه با آن راهیابی همدستان او به مقامهای آنچه دولت نامیده می شود، مطمح نظر می بود، نیازی به تحلیل وجود نمی داشت، چون حاکمیت دست نشانده، استوار بر فساد و توزیع شده بین نماینده گان بورژوازیِ نوحاسته افغانی، کماکان مانند گذشته ادامه می یافت. با این تفاوت که پرسوناژ جدیدی جای پرسوناژ گذشته را می گرفت. اما چنین نشد. نخست ببینیم که چرا چنین نشد و این "چنین نشدن" چی تأثیراتی بر آینده کشور و آینده جنبش مترقی افغانی خواهد داشت. اگر مسأله در عمق با اکنون و آینده چپ افغانی گره نمی داشت، مطرح کردن و تحلیل آن به درد سر نمی ارزید، ولی از دیدگاه ما، وضعیت کنونی و روندهایی که در آینده نزدیک از آن سرچشمه خواهند گرفت، جنبش مترقی را با چالشها، تهدیدها و خطرهایی مواجه خواهد ساخت که باید آنها را بر شمرد و زنگ خطر را به صدا درآورد.

#### ۱- ماهیت نظام و توهم وجود و عملکرد دموکراسی،

صورت کلی نظام سیاسی کنونی افغانستان توسط امریکا - ناتو هنگامی طرح ریزی شد که از پی شکست و فروپاشی امارت طالبی (یعنی نظام دیکتاتوری مطلقه ایدیالوژیک در هیئت یک الیگارش)ی

قرون وسطایی) **خلای قدرت** به وجود آمد. قدرت طالبی رسماً اعلام می داشت که **مشروعیت**<sup>۱</sup> خود را از مشیت الهی دریافت کرده است و در واقع "امیر" "سایه خدا" در روی زمین انگاشته می شد. مرجعیت (اتوریته) "امیر المومنین" از همان مشروعیتِ **تیوکراتیک** سرچشمه می گرفت. دیکتاتوری طالبی در ماهیت و سرشت خود، **تجسم** دیکتاتوری ایدیالوژی قرون وسطایی بود، مثل این که رابطه دینی بین فرد و خدا، **میانجی** باید می داشت که روابط بین افراد را در جامعه افغانی مطابق نصوص اسلام برقرار می ساخت. **امارت طالبی** خود را این میانجی معرفی می کرد و در واقع، به جای خدا، همه ابعاد زنده گی افراد را تعیین می کرد. این خودنمایی و تعریف از خود به هیچ وجه نتوانست مصدر اصلی قدرت طالبان را که دولت پاکستان باشد، پنهان کند. با فروپاشی الیگارشی طالبی، دستگاه اعمال قدرت (دولت) که فاقد قوای مسلح شده بود، به چند اداره به میراث مانده از نظامهای پیشین - و در حد اعلی ناکارا و فاقد کادرهای مسلکی - خلاصه می شد. معضله یی که در برابر کارگزاران ناتو - امریکا قرار گرفت، معضله یی چند بُعدی بود:

- نبود دستگاه دولتی،

- خلای قدرت،

- منشای مشروعیت و همپیوند با آن مسأله مرجعیت (اتوریته).

امریکا - ناتو زیر شعار مبارزه با تروریسم، دفاع از حقوق بشر و به ویژه استقرار دموکراسی (که در آن بنا به تعریف، قدرت، مشروعیت خود را از اراده جمعی مردم به دست می آورد و بر اساس این اراده جمعی، صاحب اتوریته یا مرجعیت می شود) به افغانستان لشکر کشی کردند.

---

<sup>۱</sup> مشروعیت در سیاست: در نظامهای دموکراتیک معاصر، حاکمان از طریق انتخابات مشروعیت می یابند چون به وسیله انتخابات اراده های فردی رأی دهنده گان به منتخبان انتقال می کنند. اراده های فردی در شخص منتخب متمرکز گردیده به حیث یک اراده دسته جمعی به قدرت تبدیل میشود. در نظامهای مطلق العنان سنتی، مشروعیت شاه (یا اولی الامر) به وسیله سنت و عنعنات که بیشترین مصدر قدرت را یک قدرت فراطبیعی می انگارند، تعیین می یابد.

در نظامهای زیر اشغال بیگانه، قدرت فاقد مشروعیت میگردد چون هم سنتها و عنعنات زیر پا گذاشته می شوند و هم هیچگونه مراجعه یی به آرای عمومی صورت نمی گیرد. نیروهای مقاومت در برابر اشغال (ولو هر قدر ضعیف هم باشند) از مشروعیت عظیم برخوردار میشوند چون هیچگونه قدرت مشروع در نظام وجود نمیداشته باشد و در واقع آنها خلای مشروعیت را پُر میکنند.

ما در این تحلیل جنبه های اهداف استراتژیک و "غیر افغانی" ناتو - آمریکا را کنار می گذاریم و صرف بعد افغانی شده معضله افغانستان را در عرصه سیاسی مورد بررسی قرار می دهیم.

### الف: مسأله دموکراسی:

حاکمیت گروه های جهادی برنده و به تبعیت از آن، پراگنده گی قدرت که ضامن حفظ و گسترش امتیازات و منافع این گروه ها در حوزه های محدود جغرافیایی بود، با ایجاد یک نظام متمرکز مبتنی بر تبارز اراده عمومی مردم افغانستان کاملاً مغایرت داشت.

تناقض بین منافع گروهی - محلی سروران جهادی و پاگیری یک دولت متمرکز که زمینه را برای متمرکز ساختن قدرت فراهم سازد، گره جوهری معضلات سیاسی افغانستان تحت اشغال ناتو - آمریکا شد. دموکراسی مورد نظر آمریکا - ناتو در نظامی می توانست زمینه عملکرد پیدا کند که در آن، محلی برای تمرکز قدرت در نظر گرفته می شد. اراده عمومی مردم که مؤلفه بنیادی - سرشتی دموکراسی است باید در چیز واحدی تبارز نماید تا بتواند به حیث قدرت عمل کند. این چیز واحد، مثلاً در آمریکا، مقام رئیس جمهور است. (البته ما در این جا به مسأله تفکیک قوا و تقسیم درونی قدرت نمی پردازیم چون از موضوع مورد بررسی ما در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری افغانستان دور است) رئیس جمهور آمریکا مرجع است و مشروعیت خود را از آرای اکثریت مردم آمریکا کمایی می کند. اما چیز دیگری - در خارج از دموکراسی - نقشهای آرای مردم و مقام ریاست جمهوری را از پیش تعیین می کند. این چیز دیگر، قانون اساسی امریکا است که اعتبار و مشروعیتی تاریخی دارد و فراتر از مقام ریاست جمهوری است. مراجع دیگری بر رعایت بی چون و چرای قانون اساسی نظارت می کنند و در صورت تخطی، به برکناری و پیگرد مقامهای خطا کار به شمول رئیس جمهور اقدام می نمایند.

تجویز نظامی از این دست برای افغانستان که فاقد قانون اساسی، فاقد قدرت، فاقد دولت متمرکز، فاقد قوای مسلح بود و تحت فرمان صدها گروه مسلح، در وجود یک "دیکتاتوری شبکه یی" شب می پیمود، نمی توانست دشواریها و پیچیده گیهایی را که امروز به آنها مواجه هستیم، به وجود نیاورد.

نخست از همه باید قانون اساسی برای کشور تدوین می شد. تدوین یک قانون اساسی کار مشکلی نبود، اما مسأله بر سر مرجع مشروعیت دهنده این قانون اساسی بود. تناقض در نظام از همان طرح قانون اساسی آغاز شد. از یک سو ماهیت دولت افغانستان، اسلامی خوانده شد و از سوی دیگر آن را مبتنی بر دموکراسی و قانونیت اعلام کردند. بین مذهبی بودن و دموکراتیک بودن باید یکی انتخاب شود چون مسأله بر سر صورت یا فورم نظام نیست، بل، مسأله بر سر منشأ یا مصدر مشروعیت و کسب مرجعیت است.

در نظام تیوکراتیک، مصدر مشروعیت، خداست و قوانین مطابق بر نصوص دین تدوین می شوند و اما در نظام دموکراتیک، مصدر مشروعیت اراده عامه است، اراده دسته جمعی مردمان کوچک و بازار است، اراده موجودات کاملاً زمینی است. در افغانستان، قانون اساسی بر گروه های جهادی به پیروزی رسانده شده علیه طالبان، تحمیل گردید که نی مصدر زمینی برای مشروعیت داشت (چون مراجعه به آرای مستقیم مردم افغانستان ممکن نبود. تدویر مضحکه یی به نام لویه جرگه صرف برای آرایش بود) و نی محلی برای تبارز اراده مصدر ربانی (چون حاکمان جدید با آنچه در عملنامه خود داشتند، هر چه می توانستند باشند به جز فرستاده گان خدا به روی زمین!) نظامی که بر بنیاد چنین قانون اساسی تناقض آمیز ساخته شد، ناگزیر یک موجود ناقص الخلقه بود. نی تیوکراسی بود نی دموکراسی!

## ب - اشغال و مشروعیت:

از آنچه گفتیم چنین بر می آید که در جریان حضور نیروهای نظامی امریکا - ناتو در افغانستان، مصدر قدرت افغانی چیز دیگری جز قدرت امریکا-ناتو بوده نمی توانست. مقام ریاست جمهوری به حیث یک مرجع، بخشی از قدرت امریکا - ناتو را به دست آورد. کرزی عمدتاً به حیث نماینده امریکا - ناتو در افغانستان، هویت یافته بود تا به حیث نماینده افغانستان در کشور و در مجامع بین المللی. در جریان تاریخ، تمام قدرتهای محلی زیر اشغال، تجسم بخشی از قدرت نیروهای اشغالگر بوده است. در افغانستان نیز چنین بود و چنین است.

وقتی مشروعیتِ قدرت بر نیروهای بیگانه اشغال تکیه داشته باشد، قانون اساسی کشور فاقد ظرفیت تحقق یابی می گردد. قانون اساسی بازیچه یی می شود که در لحظه های جشنی و مراسمی برای اغوا کردن ساده دلان شهر و ده، در ویتترین اعلانات سیاسی به نمایش گذاشته می شود.

با گذار یافتن بخشی از قدرت از نیروهای اشغال به کرسی، این یکی صاحب مرجعیت شد ولی کماکان فاقد مشروعیتِ افغانی باقی ماند. (تلاشهای اخیر وی از طریق ضدیت با مواضع کاخ سفید و امضاء نکردن پیمان استراتژیکِ نظامی با امریکا و کاربرد پیوسته اصطلاح "خارجیان"، گواه بر این اند که خود، نا افغانی بودنِ هویت سیاسی خود را دریافته بود ولی بسیار دیر!)

بخش آگاه روشنفکران افغانی معلق بودن دایمی قانون اساسی کشور را کاملاً دریافته بودند و پرتگاه عبور ناپذیر بین قانون اساسی و قدرت دست نشانده از سوی ناتو - امریکا را به حیث معضله بنیادی نظام سیاسی افغانستان، نشانی کرده بودند. این معضله همراه با برگشت قوای امریکا - ناتو، دامنگیر مردم افغانستان خواهد شد.

از آنچه گفتیم این نتیجه به دست می آید که رابطه یی بین قانون اساسی کشور و قدرت بالفعل امروزی وجود ندارد. وقتی بسیاری از آگاهان سیاسی کشور، امضای پیمان نظامی را به سود کشور ارزیابی می کنند به همین نکته توجه دارند که در صورت نبود هیچ گونه پیوندی بین قدرت در افغانستان و امریکا، خلای قدرت در افغانستان به وجود خواهد آمد و نظام از هم فرو خواهد پاشید.

## ۲- انتخابات ریاست جمهوری،

دموکراسی در افغانستان برای کسانی وجود دارد که به آن باور پیدا کرده اند. به دیگر سخن، وجود دموکراسی افغانی، توهمی بیش نیست که اذهان ساده دلان را فرا گرفته است. نفس دموکراسی، گذار قانونمند اراده اکثریت (از طریق انتخابات آزاد و بدون تقلب، مستقیم یا غیر مستقیم) به یک نماینده یا چند نماینده است. قدرت از همین گذار واقعی اراده اکثریت مایه می گیرد، آنهم مطابق به قانون اساسی. اما انتخابات در افغانستان فاقد دو شرط الزامی بود: نبود چوکات قانون اساسی مشروع و نبود زمینه برای تبارز اراده های واقعی (نی اراده هایی که چون متاع در بازار انتخابات خریده شدند و بدین

گونه از جوهر خود به حیث توانمندی عمل کردن، تهی شدند). در چنین شرایطی، نتیجه آنچه انتخابات خوانده شد، نمی توانست تبارز اراده گلی یا اراده اکثریت باشد. صف بندی نامتجانس نیروها و محافل در اطراف دو نامزد، آشکار می سازد که بین آنها کدام تفاوت سرشتی وجود ندارد. تشکیل یک حاکمیت ایتلافی از سوی آنها هیچ گونه معضله بنیادی سیاسی افغانستان را حل نخواهد کرد، بل، خود به حیث یک معضله جدید در وضعیت سیاسی کشور افزوده خواهد شد.

با مداخله امریکا بر روند انتخابات قلبی، ماهیت مصدر بیگانه قدرت در افغانستان (آنگونه که در بالا توضیح دادم) یک بار دیگر آشکار شد. قدرت احتمالاً از کرسی به گروه ایتلافی دو نامزد ریاست جمهوری توسط مصدر قدرت، یعنی کاخ سفید انتقال داده خواهد شد. اما این بار، چهره یی که در وضعیت بحرانی آغاز لشکر کشی امریکا - ناتو توانست قدرت را آهسته، آهسته تجسم بخشد، دیگر وجود ندارد. چشم انداز خروج قوای ناتو - امریکا از یک سو و تلاش پهلوانان سیاسی (!) حلقه زده بر گرد دو نامزد برای حفظ ثروتها و امتیازات افسانه یی شان از سوی دیگر، آینده تاریک تری را برای مردم افغانستان تصویر می کنند. این بار دیکتاتوری شبکه یی که مجموعاً در اطراف دو نامزد جا گرفته است، مستقیماً قدرت واگذار شده از سوی امریکا - ناتو را نیز نصیب می شود. اما این بار این قدرت، متمرکز نخواهد بود. کرسی با هشیاری تمام این طعمه پلید را در دایره آوردگاه گرگهای رقیب می اندازد و خود به گمان خود، با چین سبز از صحنه تاریخ بیرون می شود!

نخستین مسأله، "امکان" شکل یک حکومت ایتلافی است. در صورتی که ثقل گسترده و آشکار انتخابات را فاقد مشروعیت ساخته است، بر اساس کدام معیار دیگر می توان یکی از دو نامزد را در رأس قدرت قرار داد؟ معلوم است که هرگونه معیار برگزیده شده، یک معیار واهی و تصنعی خواهد بود و هیچ گونه زمینه یی را برای استقرار مرجعیت (اتوریت) رئیس جمهور جدید فراهم نخواهد ساخت. بدین صورت مقابله کردن نامزد رقیب در برابر نامزد برگزیده شده می تواند تمام روزنه های بروز خود را مشروع قلمداد نماید؛ آنچه در عمل به یک حاکمیت "دو سر" خواهد انجامید و بی ثباتی سیاسی را در ارگانهای قدرت خواهد گسترده و اما در صورتی که تحت فشار امریکا گزینش یکی از طرفین به حیث رئیس جمهور توسط آن دیگری پذیرفته شود، در این صورت در بدل کسب چنان

امتیازاتی خواهد بود که تکیه گاه سیاسی رئیس جمهور را در درون حاکمیت بسیار ضعیف خواهد ساخت. در این صورت، آنکه نقش دوم را رسماً پذیرفته است، در عمل، سکانهای قدرت پراکنده را به دست می گیرد و نظام به سوی بی ثباتی سیاسی می لغزد.

در هر دو صورت، مسابقه سرسام آوری برای اشغال مواضع جدید قدرت با حفظ مواضع گذشته در درون ارتجاع حاکم راه می افتد. در هر دو صورت، آنانیکه دیروز سوارکاران جنبش دموکراتیک و دادخواه کشور بودند و جان به کف به "جنگ سیاهیها" می رفتند تا ذروه های شهامت و افتخار را زیر پا نهند و امروز برای "پا دوی"<sup>۲</sup> در خدمت یکی از دو نامزد قرار گرفته اند، در بهترین حالت چونان مهمانان ناخوانده، در بیرون از در سرای قدرت می مانند و در بدترین حالت، چونان ابزار خدا داد به وظایف ننگینی گماشته خواهند شد که حاکمان جدید آنها را در خور شأن خود نخواهند دید.

چنین خواهد بود پادافره رها کردن سنگر داد!

### پیامدهای حاکمیت ایتلافی:

- بی ثباتی جدی تر وضعیت سیاسی و گسترش بی امنیتی،
- برهم خوردن روند ملی شدن قوای مسلح،
- فراهم شدن بهانه برای تداوم حضور نظامی امریکا،
- افزایش مداخله کشورهای همسایه،
- تداوم حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی،
- شیوع بیشتر فساد در جامعه،

با چنین چشم اندازی، نیروهایی که هنوز هم خود را به جنبش دموکراتیک و ترقیخواهانه منسوب می دارند، فرصت دارند تا:

۱- از ساحة نفوذ ایدیالوژیک و سیاسی ارتجاع افغانی و حامیان ناتویی - امریکایی آن بیرون شوند؛

---

<sup>۲</sup> رفیقی در نامه یی از شهر مزار این بیت تصرف شده از مولانا را برایم فرستاد:  
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت \*\*\* «مردان کوی کاوه دستانم آرزوست»

- ۲- بُنیادهای اندیشه‌ی‌ی- برنامه‌ی‌ی یک بدیلِ تاریخی سیاسی را برای تعویض حاکمیت ارتجاع  
پی‌ریزی کنند و بر اساس آن:
- ۳- به سوی یک تشکلِ واحد و مستقلِ سیاسی حرکت کنند.